

و میدهند اتفاقاً هندوان صالحیو شبان شب تعاقب نموده و راه غلط کرده
 صباح در دره تنگ بچنداولان اردو که مجموع بیست و دونفر و منعم
 خان و روشن بیگ کوکه و جماعت دیگر که ازان جمله بودند رسیده جنگی
 واقع شد در حمله اول سردار هندوان بزخم تیر بجهنم رفت و جمعی
 کثیر بقتل رسیده تاب نتوانستند آورد و شتر بسیار غنیمت اهل امام
 گشت و این فتح باعث خوشحالی تمام گردید و ازان منزل کوچ کرده و
 آب برداشته بعد از سه روز بمنزلی رسیدند که بجهت عمق آب بر سر
 چاه دهلوی می فواختند تا آزان بجائی که گاو آبکش می بود میر رسید
 و از جهت بی آبی خلقی انبوه بستوه آمده چون آب دران ریگستان که
 دریای ریگ روان بود تلف و غایب شدند و اسب و شتر بسیار که
 بعد از تشنگی فوق الحد آب خوردند از نهایت سیرابی هلاک شدند
 و چون آن بیابان سراب نمایی چون محنت بلادیدگان اردو پایانی
 نداشت بضرورت راه گردانیده بجانب امرکوت که در صدکروهی تده
 است عنان تاب شدند و حاکم امرکوت رانا نام با پسران باستقبال
 برآمده حسب المقدور خدمات شایسته بجا آورد و پادشاه آنچه
 در خزینه داشتند بمردم بخش کردند و بجمعی که رسیده از
 قریبی بیگ و دیگران برسم مساعدت گرفته دادند و زر نقد و کمر و خنجر
 به پسران رانا انعام فرمودند رانا بتقریب اینکه پدرش را میرزا
 شاه حسین ارغون بقتل رسانیده بود بداعیه انتقام جمعی کثیر را
 از اطراف گرد آوریده ملازم رکاب همایون شد و رخت و بند با امرکوت
 بحفظ و حراست خواجه معظم برادر بیگم پادشاه باز گذاشته بجانب
 بهکر عزیمت نمودند و بتاریخ یکشنبه پنجم شهر رجب در سال نهصد

و چهل و نه (۹۴۹) ولادت باسعادت خلیفه الزمانی اکبر پادشاه در ساعت سحر در امرکوت واقع شد و این مرثده را ترمی بیگ خان در آن منزل بعرض پادشاه رسانید و این نام سعادت فرجام مانده بهمانسب بهکرگران رکاب گشتند و در منزل چول شاهزاده فرخنده لغارا طلبیده بدیدار خجسته آثارش مسرور شدند و لشکریان که حیلت بیوفائی در جبلت ایشان چون مکر در طبع روزگار مرکوز بود تا منعم خان نیز یگان یگان فرار می نمودند و درین ایام بیرا سخنان از گجرات آمده ملازمت نمود و بودن در آن ولایت از تدبیر دور دانسته عزیمت قندهار مصمم ساختند و میرزا شاه حسین این معنی را غنیمت دانسته بر حسب طلب می کشتی و سیصد شتر فرستاد و پادشاه از آب سند عبور فرمودند و در آن زمان میرزا کامران قندهار را از میرزا هندال گرفته و به میرزا عسکری سپرده بود و میرزا هندال را غزنین داده خطبه خود خواند و بعد از چندگاهی آنرا نیز تغیر داده - و میرزا هندال در کابل ترک سلطنت کرده بوضع درویشان بسرمی برد و میرزا کامران بموجب اغوای میرزا شاه حسین بمیرزا عسکری نوشت که مر راه پادشاه را گرفته هر نوعی که تواند بدست آورد و در هنگامی که قصبه شال^(۲) مهانک منزل او بود میرزا عسکری از قندهار ایغار کرده و چولی^(۳) بهادر نام از یکی را برای خبرگیری فرستاد و او یک سره تاخته بمنزل بیرام خان نیم شبی آمده خبردار ساخت و بیرام خان بسرعت از عقب

همراه پادشاهی آمده صورت حال معروض داشت همان زمان قطع
 نظر از قندهار و کابل و مذاذعت برادران نموده و کلمة الفراق گفته
 راه عراق پیموده با بیست و دو نفر که بیرام خان و خواجه معظم ازان
 جمله اند هوار دولت شدند و خواجه معظم و بیرام خان را با آوردن
 پادشاه بیگم و شاهزاده جهانیان تعیین نمودند و اسپه چند از
 تردی بیگ طلبیداشتند او باز داغ خست و خجالت بر پیشانی کشیده
 کوتاهی کرده از همراهی هم باز ماند و شاهزاده را چون یکساله بود
 بتقریب حرارت هوا و بی آبی راه باتابی اتکه خان در اردو
 گذاشتند و بیگم پادشاه را همراه بردند و برای هیستان در آمدند
 و میرزا عسکری همان ساعت بدیوانخانه عالی رسیده فرود آمد
 و نقاب مروت از روی آزم برداشته در پی ضبط اموال شد و
 تردی بیگ را بحکم گرفتار ساخت و شاهزاده کامگار را بقندهار برده
 بعسلطان بیگم کوچ خود سپرد تا در مهربانی و محافظت سعی بلیغ
 نماید و درین سفر وقایع خیلی روی نمود که باوجود ذکر آنها
 مشروحا و مفصلا در نسخ اصل اینجا محل ایراد نبود و می خواهد
 که آن را چون مسافت آن راه زود طی کند و این قضایا در حال
 نهصد و پنجاه (۹۵۰) دست داد مع القصة از هیستان گذشته و سیر
 شهر خراسان نموده و سلطان محمد میرزا پسر بزرگ شاه طهما سب
 را که باتالیقی محمد خان تکلو حکومت آن دیار داشت دیده و
 جمیع امیاب سلطنت ما بحتاج سفر گرفته بلوازم تعظیم و تکریم

بمشهد مقدس رسیدند و در هر منزلی بحکم شاه حکام آن دیار
 باستقبال شتافته و مصالح مهمانی و غیر آن مهیا داشته منزل
 بمنزل میرسانیدند و بیرام خان بملازمت شاه رسیده کتابتی مشتمل
 بر تهنیت قدوم پادشاهی آورد و در ثیلاق سورتنق^(۲) هر دو پادشاه باهم
 بمراسم تعظیم و اجلال ملاقات نمودند و در اثنای محاوره شاه پرسید
 که باعث شکست چه بود پادشاه خالی الذهن گفتند که مخالفت
 برادران - بیرام میرزا برادر شاه که حاضر بود ازین سخن آزرده شده
 از آن باز تخم عداوت پادشاه در دل کاشته باعث برضایع ساختن مهم
 شد بلکه ضایع کردن پادشاه نیز - و خاطر نشان شاه طهماسب کرد که
 این پسر همان پدر امت که چندین هزار قزلباش را بکومک برده
 پایمال اوزبک ساخت و یکی از آنها زنده بر نیامد و این تلمیح
 بود بآن قضیه که بابر پادشاه از شاه اسمعیل نجم اول را با هفده
 هزار سوار قزلباش بر سر ازیبک بکومک برد و در وقت محاصره قلعه
 نخشب عرف کش این بیت بر قیر نوشته درون حصار فرستاد

* بیت *

صرف راه از بکان کردیم نجم شاه را

گر گناهی کرده بودم پاک کردم راه را

روز دیگر هنگام التقای صفین خود را بگوشه کشید و بر قزلباش آنچه
 رسیدنی بود رسید و آن قصه مشهور امت اما سلطان بیگم همشیره
 شاه که او را بنذر مهدی موعود [که بعقیده شیعه در سردابه شهر مامره

معروف به سُرْمَن رَأَى پنهان است و وقت احتیاج از آنجا برآمده
عدل را رواج خواهد داد [نگاه داشته و جمیع سهام ملکی برای وریت
او وابسته بود شاه را ازان وادی گردانیده و بدلائل معقول ساخته
بر سر رعایت و مرورت و امداد و اعانت آورده و پادشاه رباعی
گفتند که بیت آخر این است

شاهان همه مایه هما میخواستند * بنگر که هما آمده در مایه تو
و این بیت قطعه سلمان بن قریبی تضمین کرده نزن شاه فرستاد
* بیت *

از خدا امید دارم شاه با ما آن کند

آنچه با ملکان علی در دشت ارژن کرده است

و شاه را بسیار خوش آمد و بعد از جشن متعدد و صحبت سیر و
شکار و اسباب سلطنت و تجمل برای پادشاه ترتیب داده تکلیف قبول
مذهب شیعه و آنچه متأخرین ایشان بر صحابه کرام رضی الله عنهم
میگویند کرد و پادشاه بعد الثیاء و التی گفتند که بر ورقی نوشته
بیارید ایشان جمیع معتقدات خود را نوشتند و آن را پادشاه بطریق
نقل خواندند ذکر ایمة اثنی عشریه را بروش عراق در خطبه نقل
نمودند و شاه مراد پسر شاه که طفل شیر خواره بود باده هزار سوار
باتالیقی بداغ خان قزلباش انشار بکومک پادشاه نامزد شده چنان
قرار یافت که قزلباش از راهی و پادشاه از راه دیگر بروند و
قندهار را بعد از فتح بتصرف شاه مراد گذارند از شاه ظهراعصب
مرخص شده و جریده شیر اردبیل و تبریز نموده باز بمشهد
رفته بزیارت مزار فیض الانوار فایز گشتند و در زمانی که تنها

شبی سیر آن بقعه شریفه میکردند یکی از زایران آهسته به دیگری میگویی که همایون پادشاه این ست او میگویی بلی پس نزدیک آمده در گوش پادشاه میگویی هان باز دعوی خدائی میکنی و این اشارتی بود بآن قضیه که پادشاه اکثر اوقات در بنگاله نقاب بر تاج می انداخت و وقتی که می برداشتند مردم می گفتند که تجلی شد و شمشیر را در دریا شست و شوی دادند و فرمودند شمشیر بر که بندیم و چون با گره آمدند ب مردم تکلیف تعظیمی اختراعی نمودند و خواستند که زمین بوی فرمایند آخر میر ابوالبقا و امرا و وزرا تعظیم و تسلیم قرار دادند و امرای قزلباش بگرمسیر رسیده آن را بتمام در تصرف آوردند و ظاهر قندهار را محاصر ساخته بودند که درین اثنا بعد از پنج روز پادشاه رسیدند و میرزا عسکری بمحاصره در آمد و تا سه ماه جنگ و جدل پیاپی بود و جمعی کثیر از جانبین بقتل می رسیدند و پیرام خان را با یلچی گری بجانب کابل نزد میرزا سلیمان بدخشی و میرزا یادگار ناصر که از بهکر پریشان حال آمده بود فرستاد و چون گمان قزلباش این بود که بمجرد رسیدن پادشاه چغتیله ایل خواهند شد و همه باطاعت خواهند درآمد و آن خود صورت ندهت و مدت محاصره بطول انجامید و جمعی عظیم کشته شدند و خبر آمدن میرزا کامران بمدد میرزا عسکری شهرت یافت ملول گشته می خواستند که مراجعت بدیار خویش نمایند از قضا در همان ایام امرا از میرزا کامران برگشته مثل محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و میرزا حسین خان و دیگر سرداران نامی بملازمت پادشاه آمدند و مؤید بیگ که در قلعه قندهار محبوس بود از حصار

پایان آمده دید و نوازش بعیدار یافت و میرزا عسکری باضطرار امان
 طلبیده داخل ملازمان شد و تقصیرات وی بعفو مقرون شده
 بمرحمت مخصوص گشت * ع *

در عفو لذتی است که در انتقام نیست

و باصرای قزلباش فرمودند تا سه روز باهل و عیال الوص چغتای و
 ساکنان شهر مزاحم نشوند تا تمام و کمال بیرون آیند و با وجود آنکه
 هیچ ولایت در تصرف پادشاه نبود بموجب وعده که رفته بود
 بداغخان و میرزا مراد را بقلعه در آورده تمام آن ولایت بتصرف
 ایشان گذاشتند * بیت *

از عهده عهد اگر برون آید مرد * از هرچه گمان بری فزون آید مرد
 و بغیر از بداغ خان و دوهه امرای دیگر در خدمت میرزا مراد نماندند
 و باقی امرای کومکی همه بعراق رفتند پادشاه بجهت درآمد هوای
 زمستان مامنی برای مقربان اهکر خود درون شهر از بداغ خان
 خواستند و آن ناجوان مرد سخنان نادرست برابر گفت و ازین هم
 بعضی امرای چغتیه روی فرار بجانب کابل نهادن گرفتند از انجمله
 میرزا عسکری را از راه گرفته نزد پادشاه آوردند حبس فرمودند
 از قضا قضایای چند در آن ایام روی نمود که بعضی باعث
 برآمدن قندهار از دست قزلباش شد اول آنکه امرای چغتیه قرار با
 پادشاه دادند که بحسب ضرورت درین هوای مرد قندهار را باید
 گرفت و بعد از فتح کابل و بدخشان دیگر بیدشتران عوض بقزلباش
 باید داد تا تلافی بوجه احسن شود دوم در گذشتن میرزا مراد
 در همان روز به اجل طبیعی از عالم کون و فساد سوم ظلم و تعدی

اوباش قزلباش نسبت باهل شهر و مانع شدن ایشان چغندیه را از آمدن بقلعه مطلقا چهارم آنکه روزی تبرائی بر رسم عادت زشت معهود ایشان در برابر یادگار ناصر میرزا که باتفاق همدال میرزا از کامران میرزا گریخته آمده بود ناسزا های فاحش بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رضی الله عنهم بنیاد کرد و میرزا یادگار ناصر تاب نیاورد و به تیزی که در دست داشت او را چندان زن که پران از سینه گذشت و آزاد بر زمین رسید و حاجی محمد خان کوکی با دو نوکر از همه پیشتر همراه قطار اشتر پربار بقلعه قندهار در آمده مستحفظان را زیر شمشیر گرفت و جمعی دیگر متعاقب رسیدند میرزا الغ بیگ و بگرام خان ازان جمله بودند و قزلباش مرامیمه شده و دست و پای گم کرده و همان مثل بکار آمده که قاضی^(۲) من فوریقه ام و اگر باور نداری همان طور فریاد میکنم بشنو و باد بروت شان کم شد و پادشاه بقلعه در آمده بداغ خان را که مضطرب و مضطر آمده و دیده بود رخصت بجانب عراق دادند باوجود این همه مکان شهر که دلی پراز ایشان داشتند در هرکوچه قزلباش کشی کردند بعد از فراغ خاطر از قندهار حکومت آن دیار را به بگرام خان سپرده عزیزمت تسخیر کابل مصمم گردانیدند و میرزا کامران نیز بداعیه جنگ باسندقبال برآمد و هرروز یک دو امرای نامی او فرار نموده باردوی همایون می پیوستند آری اکثر اهل عالم حکم رسته گوسفند دارند که یکی از آنها

بهرجائی که روی آورد دیگران بیک بار همان جانب رو می آورند و میرزا کامران هرزشته اختیار از دست داده اعیان مشایخ و علما را وسیله ساخته استغفار نمود پادشاه رقیمة جریمه او را بشرط سزومت بآب صفح از صفحه خاطر شست و شو دادند میرزا بموجب - الخاین خایف - قرار بر دیدن نداده خود پارک کابل تحصن جست و از آنجا شبانه بگزنین گریخت و مهاجرتش بتمام باردوی پادشاهی در آمدند و پادشاه میرزا همدان را بتعاقب او نامزد گردانیده بشهر کابل رسیدند و سر کریمه ان الذی فرض علیک القرآن کرادک الی معاد - بظهور آمد و دیده را از دیدار شهزاده عالی مقدار شاداب و شیراب ساختند و این فتح در دهم ماه رمضان المبارک سال نهصد پنجاه و دو (۹۵۲) روی نمود و این مصراع تاریخ یافتند • ع • بی جنگ گرفت ملک کابل از وی

و چون ایراد این قضایا بعهد دیگران بود و جامع این منتخب غصب منصب نمود اکنون هرچند می خواهد که طناب اطلاب را کشیده دارد رشته سخن بی اختیار دراز میگردد و الحدیث شجون (+) قصه کوتاه چون میرزا کامران بگزنین رفت و آنجا بتوانست در آمد به بهر برفت و میرزا شاه همین که دختر بار داده بود در مقام امداد در آمد و پادشاه میرزا یادگار ناصر را که داعیه فرار داشت بقتل رسانیدند و بقصد تسخیر بدخشان رفتند و سلیمان میرزا جنگ کرده شکست یافت و کامران میرزا در مدت غیبت آمده

(+) همین است در نسخها و مثل - الحدیث در شجون - است

کابل را متصرف گشت و بر حضرات عالیجات بیگمان و شاهزاده جهانیان محافظان گماشت و پادشاه حکومت بدخشان را از میرزا هندال تغیر داده فرمائی بمیرزا سلیمان نوشت و آن ولایت را را بار تفویض نموده بسرعت متوجه کابل شدند و میرزا کامران بعد از شکست افواج در کابل قلعه بند شد و چون کار بروتنگ آمد از روی بی مهری چند مرتبه فرمود که شاهزاده را بر کنگره قلعه بجای رسیدن توپ و تفنگ می نشانند و ما هم آنکه خود را پیر تیر بلا ساخته بود

• بیت •

اگر تیغ عالم بچنبد ز جای • نبرد رگی تا نخواهد خدای
و سرداران امرا از برای گرمی هنگامه خویش بازار نفاق را رواج
داده گاه اینجا و گاه آنجا آمد و رفت میکردند و از جانبین کشته
میشدند و میرزا قلعه را شکافته بصورت ناشناما بدر آمد و چون
حاجی محمد خان که با جمعی بتماقبا او نامزد شده بود رسید
میرزا با وی گفت که پدرت بابا قشقه را مگر من کشته ام حاجی
محمد خان که کهنه پداهی و کهنه فعله بود تغافل نموده بازگشت
و شاهزاده بصحبت و عنایت بملازمت پادشاه رسید و جزو به کل
رجوع نموده

• بیت •

هزار مال بمانی هزار^(۴) مال دگر
که در درازی عمرت هزار مصلحت است
و میرزا کامران پناه به پیر محمد خان حاکم بلخ برده و از مدد

خواسته بعضی از ولایات بدخشان را بی جنگ از سلیمان میرزا و ولدش ابراهیم میرزا گرفته متصرف شد و قراچه خان که خدمات شایسته بجای آورده بود با دیگر امرای خام طمع توقعات غیر معقول از پادشاه نمود چون اغراض فاسده ایشان بر نیامد راه بدخشان پیش گرفتند و کابل دران چند سال چون زمین ^(۲) حجله خود در معرض تذبذب و زلزله بود و ظریفی دران باب گفته که

* بیت *

قلعه کابل که در رفعت ز کیوان برتر

چون غلیواری که شش سه ماده و شش سه نراه

و چند مرتبه چنان واقع شد که میرزا کامران بملازمت پادشاه آمد و دید و پادشاه از صورت ذاتی و احسان جبلی رقم عفو بر تقصیرات او کشیده سینه صاف شدند و بعد از آنکه رخصت مکه معظمه طلبیده بود ولایت بدخشان را بار دادند و خود بر سر بلخ رفته با پیر محمد خان و عبد العزیز خان ولد عبد الله خان پادشاه اول ملک جنگ عظیم کرده شکست دادند و از جهت بی رایی امرای منافق و دغدغه از میرزا کامران باز گشته بکابل آمدند و میرزا کامران باز نقض عهد کرده چون سرداران بی اعتبار طرفین شیوه بیوفائی پیش گرفته محاربات و منازعات بیلحد نمودند و آخر کار فرز اسلام شاه رفته و مایوس باز گشته بدست پادشاه بوسیله سلطان آدم کبهر در پرهاله گرفتار شد و با وجود آن همه فتنه انگیزیها اسان جان

بجاست اما جوهر بیدائی او گرفته [چنانچه گذشت] وخصت مکه
معظمه دادند او بچار حج موقوف شد و تلافی اعمال گذشته نمود و
آنجا ودیعت حیات سپرد

• نظم •

هرگز بداغ عهد گیاهی وفا نکرد
هرگز ز شصت چرخ خدنگی خطا نکرد
خیاط روزگار بیالای هیچ کس
پدراهنی ندوخت که آن را قبا نکرد
فقدی نداد دور که آن را بدل نشد
فری نباخت دهر که آن را دغان کرد
گردون در آفتاب سلامت کرا نشاند
کورا چو صبح روشن اندک بقا نکرد
خاقانیا بچشم جهان خاک در فکن
کودرد چشم دید ترا و دوا نکزد

مولانا قاسم کاهی این تاریخ یافته

• قطعه •

کامران آنکه پادشاهی را • کس نبود هست همچو او در خورد
شد ز کابل بکعبه و آنجا • جان بحق داد و تن بخاک سپرد
گفت تاریخ از چنین کاهی • پادشه کامران بکعبه ببرد
و وی شاعر گفته

• قطعه •

شه کامران خسرو نامدار • که در سلطنت هر بکیوان رساند
سجاور شد اندر حرم چارسال • بکلی دل از قید عالم رهاند

و بعد وقوف حج چارمین • با حرام حج جان بجاقان نشانده
 چون در خواب و بیهوشی در آمد شبی • عذایت نمود و سویی خویش خواند
 بگفت از پدربندت از فوت ما • بگو - شاه مرحوم در مکه ماند
 میرزا کامران پادشاهی بود شجاع و صاحب همت عالی و جوان
 و خوش طبع و پاک مذهب و پاکیزه اعتقاد که همیشه با
 علما و فضلا صحبت میداشت و اشعار او مشهور است و چند گاهی
 در وادی صلاح آن چنان استحکام داشت که حکم بر انداختن
 انگور از قلمرو خود فرمود بعد ازان آنچه ان بشراب مبتلا شد که
 زنج خمار نمی کشید و عاقبت تائب و پاره از عالم رفت که
 الامور بالاعواقب - و این واقعه در حال نهصد و شصت و چار
 (۹۶۴) روی نمود و میرزا عسکری بعد از کشته شدن قراچه
 خان در جنگ اخیر به کابل بدست لشکریان پادشاه گرفتار شد
 و خواجه جلال محمود دیوان او را در بدخشان برده به میرزا
 سلیمان سپرد و چندگاهی مقید بود باز خلاص یافت میرزا سلیمان
 او را بجانب بلخ روانه گردانید تا ازان راه متوجه حرمین شریفین
 شد چون در وادی که میان شام و مکه معظمه واقع است رسید
 بمقصد نارسیده از آن بادیه بکعبه حقیقی شنافت که میعاد
 همه است و تاریخ آن واقعه اینست - تاریخ عسکری پادشاه دریا دل -

• بیت •

چه آلائی انگشت از خون دنیا • که شهیدیمت آورده با زهر قاتل

و سال حال میرزا هندال این بود که بعد از آنکه میرزا کامران در مرتبه اخیر شکست یافته پناه باغزانان برده بود و حاجی محمد خان کوکی بجهت کثرت جرایم پسیامت پادشاهی رسید شبی میرزا کامران شبخون بر اردوی اوزد از قضا دران شب تیراجل بر مقتل میرزا هندال رسید و شربت شهادت چشید و این واقعه در سال نهصد و پنجاه و هشت (۹۵۸) روی داد و شبخون تاریخ یافتند

• قطعه •

شبخون چون قضا انگیزت از دهر
که از خون شد شفق گون اوج گردون
زعالم رفت هندال جهانگیر
جهان بگذاشت با شاه همایون
شبستان فلک را بود چون شمع
نهال قامت آن نخل موزون
خرد تاریخ فوتش جصت و گفتم
دریغا مرد شمعی از شب خون

و میرزا امانی یافته که

• قطعه •

شاه هندال مرو گلشن ناز • چون ازین بوستان محنت رفت
گفت تاریخ قمری نالان • سروی از بوستان دولت رفت
و مولانا حسن علی خراس گفته

• رباعی •

هندال محمد شه فرخنده لقب

ناگه ز قضا شهید شد در دل شب
 شبخون به شهادتش چو گردید سبب
 تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب

و پادشاه خلیل و حشم میرزا هندال را بشاهزاده عالم پناه بخشید
 غزنین را باتوابع و لواحق باقطاع ایشان مقرر ساختند و افغانان
 میرزا کامران را دیگر نتوانستند نگاه داشت و آن بود که میرزا نزد
 اعلیم شاه رفت و درین میان لطیفه غیبی کار خود کرد تا بعد از
 استماع خبر فوت اعلیم شاه و وقوع هرج و مرج تمام در میان
 افغانان هندوستان و ملوک طوایف شدن ایشان پادشاه را داعیه
 تسخیر هند صورت تصمیم یافت و درین اثنا ارباب عذاک که حسان
 و اهل نساد باشند صورت اخلاص بیرام خان را در ضمیر آئینه نظیر
 پادشاه برعکس جلوه داده او را نادرالتخواه ظاهر ساختند بنابراین
 بجانب قندهار یورش افتاد بیرام خان خود باستقبال آمده بمراسم
 خدمات شایسته قیام نمود و نا دولت خواهی غرض گوینان ظاهر شد
 و درین مرتبه پادشاه را بخدمت نتیجه الاولیا سلاة الاصغیا ختم
 مشایخ نقشبندیه مولانا زین الدین محمود کمانگر بهدائی روح الله
 روحه به معرفت بیرام خان اتفاق صحبت افتاد و تفصیل این
 اجمال آنکه مولوی مذکور از ^(۲) بهدا اند که دیهی است از توابع
 خراسان و بصحبت بسیاری از مشایخ قدس الله ارواحهم رسیده
 خصوصاً مولوی مخدومی عارف جامی و مولوی عبد الغفور

لاری قدس الله تعالی ارواها و عتر حال خود بنقوش علمی و صورت کشی میکردند و پیرا سخنان نصیحت تلمذ پیدا کرده بدرس ایشان میرفت و گاه گاهی که دخل در یوسف زلیخا و غیر آن میکرد میگفتند که بپریم چه داری از برای خود یوسف زلیخائی دیگر در جهان - و پادشاه طعامی بروح مقدس منور حضرت ختمیت پناهی صلوات الله و سلامه علیه ساخته آخوند را امتدعا نمودند و خود آفتابه گرفتند و بپیرام خان طشت - تا آب بردست ایشان بریزند درین حال آخوندی اشارت بجانب میرحیدب الله فبیرگ میرسید جمال الدین محدث نموده گفتند که میدانید که این چه کس است پادشاه بناچار آفتابه پیش میربردند و میر باضطراب تمام آبی نیم تمام بر دست ریخت بعد ازان آخوند بی نقاشی چندانکه خواستند باطمینان غسل ید نمودند و درین حین پادشاه پرسیدند که چه قدر آب ریختن بردست مسنون باشد جواب دادند که آن قدر که دست شسته شود و بردستهای بقیه اهل مجلس بعد از پیرام خان حسین خان مرحوم خویش مهدی بن قاسم خان آب ریخت تا طعام خورده شد و پادشاه را صحبت ایشان بسیار خوش آمد و نواید گرفتند و بعد ازان پارگ زر نقد بدست پیرام خان فرستادند که نذر است چون عادت ایشان نبود که تحفه از کسی بگیرند تا مل بسیار نموده بطریق کره و نارضای تمام قبول کردند و موافق بهای آن گمانی چند از ساختگی خود مع اضافه در ملازمت پادشاه فرستادند که هدیه از جانبین است میگویند که روزی پیرام خان جامه از شال کشمیری لطیف آجده

فرموده نزد ایشان آوردند بدست گرفته و تحسین کرده گفتند چه جنس نفیص است این - پیرام خان گفت چون درویشانه است به نذر شما آورده شده اشارت بدر انگشت خویش فرمودند که من دوتا دارم هان این را به مستحق تری از من بده و خوارق عادات از ایشان منقول است و پاره ازان شیخ معین الدین نبیرگ مولانا معین واعظ که چندگاه بحکم خلیفه الزمانی قاضی لاهور بود در جزوی علیحدہ مسطور ماخذہ و از انجمله این را نوشته که در وقت تیر اندازی بر خلاف عادت خویش هر روز در پای نشانه می آمدند و تعلیم تیر اندازی می نمودند جوانان پیرام خان را ترغیب و تحریص بر روش تیر اندازی میکردند که روزی بکار می آید آخر در جنگ بلده ماجهی واره شکست اول افغانان بود فتح به تیر میسر شد و غالباً آن جد و تحریص اشارت باین معنی بود و از انجمله این که چون پیرام خان قندهار را به بهادر خان برادر علی قلی خان میستانی سپرده بکابل آمد و از جانب خود ترکمانی ظالم گماشته بود که مردم از دست ظلم او شکایت های گوناگون نزد آخوند میکردند تا بحسب اراده بیمار شد و از شرمی روزی چند خلاص یافته بودند و خبر او را هر روز در مجلس آخوند مذکور می ساختند تا روزی یکی می گفت که او از فراش برخاست آخوند نیز در روی او دیده بتندی گفتند مگر فردای قیامت برخیزد بعد از سه چهار روز باز افتاد و ننگ ظلم از جهان برد آری گفته اند که ترک در خواب فرشته ایست و اگر بخواب اجل رفته باشد خود از

ملایکه مهین (+) بهتر خواهد بود • نظم •
 ظالمی را خفته دیدم نیم روز • گفتم این فتنه است خوابش برده به
 و الکه خوابش بهتر از بیداریست • آنچه آن بد زندگانی مرده به
 پادشاه در وقت مراجعت قندهار را خواستند که از بیرام خان تغیر
 داده به منعم خان بدهند منعم خان عرض کرد که حالا سخن تمخیر
 هندوستان در میان امت تغیر و تبدیل حکام باعث تفرقه لشکر
 امت بعد از فتح هند بمقتضای وقت عمل نمودن مناصب دولت
 است باز قندهار بر بیرام خان و زمین داور بر بهادر خان مقرر
 گشت و بکابل آمده استعداد لشکر و سامان یراق نمودند در فی حجه
 سال نهصد و شصت و یک (۹۶۱) از کابل حواریت شده عازم
 هند شدند و این قطعه گفته شد که بدو معنی (†) تاریخ میشود

• قطعه •

خضر و غازی نصیر الدین همایون شاه آنک
 گوی مبعثت برد از شاهان پیشین بی شک
 بهر فتح هند از کابل عزیمت کرد و شد
 سال تاریخ توجه - نهصد و شصت و یکی

و در منزل پرشاد و بیرام خان از قندهار برآمده بملازمت پیوست و
 بکوچه های متواتر از آب هند گذشتند و بیرام خان و خضر خواجه خان
 و تندی بیگ خان و اسکندر سلطان اوزبک هر اول شده پیش پیش

(+) در یک نسخه مهین و در دومی دیگر این لفظ نیست
 (†) یعنی صوری و معنوی -

می آمدند و تاتار خان کلمی حاکم قلعه رهناس قلعه را خالی گذاشت و رفت و آدم ککهر درین مرتبه ندید چون بلاهور رسیدند افغانان لاهور نیز تاب نیاوردند متفرق شدند و امرای مقلای بجانپ لاهور و تهانپور و جلند هر و سرهند روان شدند و آن ولایت بیدزاحمتی بتصرف در آمد و شهباز خان و نصیر خان افغان در نواحی دیپالپور بشاه ابوالمعالی و علی قلی شیبانی که آخر خان زمان شد جنگ کرده شکست یافتند و رعب مغول چنان بود که هزاران هزار افغان بدیدن ده سوار بزرگ دستار هرچند لاهوری هم بودند راه گریز پیش گرفتند بازپس نمی دیدند و پیش از آنکه موکب پادشاهی از آب هند بگذرد سکندر افغان سور بر ابراهیم سور چیره دهنی نموده غالب شد و میخواست که از اتاوه بر سر عدلی راند ناگاه خبر آمد که پادشاه از هند گذشتند و افغانان هر جا که بودند در پی فکر بر آوردن اهل و عیال شدند و یکی بدیگری نپرداخت و همه را شغلی شاغل پیش آمد و به یقین میدانستند که اسلیم شاه بود که می توانست بمغول مقاومت کرد و دیگری آن حالت ندارد ولیکن باوجود این سکندر در حدود جلندهر اول تاتار خان کلمی و حبیب خان و نصیب خان طفوچی را باسی هزار سوار بجنگ افواج پادشاهی که در آن حدود جمع شده بودند نامزد کرده خود از عقب می آمد و امرای حصار^(۲)ی از آب حلیج عبور کردند و افغانان تعاقب نموده وقت غروب تلافی صفین روی نمود و جنگ عظیم شد و منان

دست بکمان برده هر تیری را که از شصت می کشادند پیغام اجل
 بگوش هر فردی از افراد غنیم میبرسانیدند و افغانان که کوتاه سلاح^(۴)
 بودند در دیهی ویران درآمدند و پناه گرفتند و بتقریب آنکه لشکر
 مغول در نظر در آید آتش در چنبرها انداختند و نتیجه برعکس
 روی داد و منصوبه چنان نشست که افغانان در روشنی و مغولان
 در تاریکی ماندند و افغانان را تیر روز کردند و غریب از نهای ایشان
 برآمد و فریاد فرار از هر گوشه برخاست و فتحی بآسانی چنان
 روی نمود که مغل کم ضایع شد و اسب و فیل و اسباب بسیار خارج
 از حصر بدست لشکر پادشاهی افتاد و این اخبار در لاهور پیدایش
 و تمام پنجاب و سرهند و حصار فیروزه یکا قلم مفتوح شد و بایلغار
 راست تا نواحی دهلی رفت و سکندر مور با هشتاد هزار موار و فیلان
 نامدار و توپ خانه بسیار افغانان را از هر جانب با خود جمع آورده
 بسر هند رسید و بر روز معسکر خویش بدستور شیرشاهی خندق
 و قلعه کرد و نشست و امرای پادشاهی گرد آمده سرهند را شهر بند
 ساختند و حسب المقدور اظهار جلالت نمودند و عرایض بلاهور
 فرستاده استدعای قدوم پادشاهی کرده انتظار می بردند پادشاه
 بعسرت تمام نهضت فرموده بسرهند درآمدند و هر روز سجاده
 و مقاتله صعب در میان جوانان کار طلب از جانبین بود چند گاهی
 برین نهج گذشت تا روزی که نوبت یزک شاهزاده عالمیان بود
 جنگ صف انداختند و از یک جانب شاهزاده عالم پناه و از

جانبی دیگر بیرام خان و سکندر خان و عبد الله خان اوزبک و شاه
 ابو المعالی و علی قلی خان و بهادر خان حملهای مردانه کردند
 و افغانان نیز حسب الامکان داد مردانگی و شجاعت دادند اما با
 طالع برگشته بمس نیامدند و بعد از هجرت افزون از طاقت سکندر
 روی بفرار نهاده و لشکر منصور تعاقب نموده تا خیلی راه از افغانان
 مقتول خرمنها ساختند و اموال و اشیای بیحد و امید و فیل افزون
 از شمار غنیمت گرفته باز گشتند و از سرها مناری فرمودند و بیرام
 خان آن را سر منزل نام نهاده که تا الحال موجود است و زمانه را
 ازین قبیل یادگار بسیار است و هنوز خواهد بود * مثنوی *

بره کین در ره های گرد (۴) بینی * سلیمانی زبان آورد بینی

و دیگری فرماید * بیت *

هر آن خاکی که آرد تندبادی * فریدونی بود یا کیدبادی
 و شمشیر همایون تاریخ این فتح یافتند چنانکه میگویند * رباعی *

منشی خرد طالع میمون طلبید * انشای سخن ز طبع موزون طلبید
 تحریر چو کرد فتح هندستان را * تاریخ ز شمشیر همایون طلبید

سکندر بجانب کوه موالک رفت و سکندر خان اوزبک متوجه دهلی
 گشت و اردوی بزرگ از راه سامانه بجانب پای تخت هندوستان
 عزیمت نمود و جماعتی از افغانان که در دهلی بودند جان بتنگ
 پا بیرون بردند و هر طرف بتنگ تفرقه میان معرکه گنجشکان افتاد

(۴) در دو نسخه دیگر - و زرهای گرد - اما غالباً - زرهای گرد -

بوده باشد (۴ ن) از بسکه

و هر کدام - من نجا بر آسمان نقد ربح - بر خواندند و یوم یفر المرء من
 أَخِيهِ وَأُمَّةٍ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ - ظاهر شد و شاه ابو المعالی
 بدعاقب مکندر نامزد شد و در ماه رمضان المبارک سنه نهصد و
 شصت و دو (۹۶۲) حضرت دهلی مستقر جاه و جلال پادشاهی شد و
 اکثر دیار هندوستان بار دیگر بخطبه و سکه پادشاهی زینت یافت و
 هیچ پادشاهی را پیش از آن صیقل نمانده بود که بعد از شکست مرتبه
 دیگر بسطنت رسیده باشد بخلاف اینجا که قدرت ایزدی عز شانه
 مشاهده شد و درین حال پادشاه اکثر ولایت به بندگان جان مچار
 تقسیم فرمودند برگنه مصطفی آباد را که محصول آن بهی چهل
 لک تنگه میرمید صدقه روح پرفروش حضرت رحمت پناهی علیه
 وآله صلواته مصونه من التناهی ساختند و حصار فیروزه را دروجه
 جلدوی شاهزاده دادند چنانکه با بر پادشاه نیز از ابتدای فتح
 بانعام محمد همایون پادشاه مقرر نموده بودند و جمیع پنجاب را
 بشاه ابو المعالی شفقت فرموده بدفع اسکندر افغان نامزد گردانید
 و اسکندر تاب مقاومت او نیاورده بکوه شمالی تحصن نمود و شاه
 ابو المعالی مرتبه عالی یافته بشوکت تمام در لاهور بسر می برد
 بنابراین زاغ پندار باشیانه دماغ او جا گرفته کار بانجا رسانید که
 بعد از واقعه جنت آشیالی آثار خلافت و تخیلات فاسد از بر منصفه
 ظهور شتافت چنانچه عنقریب مذکور شون انشاء الله العزیز
 و چون ابو المعالی بد سلوکی باصرای کومکی کرده نعت اندازی

در اقطاعات ایشان بلکه در خزانه عامره و پرگنات خالصه نیز میکرد
 و امر را بیدل شدند و سکندر روز بروز قوت می گرفت بپیرام خان
 را بمنصب اتالیقی شاهزاده مقرر و منصوب گردانیده بدفع اسکندر
 تعیین فرمودند شاه ابوالمعالی بحصار فیروزه نامزد شد اما هنوز
 نرفته بود که قبا خان گنگ با گره و علی قلی خان بمیرته و منبل
 و قلبر دیوانه ببد اوئن و حیدر محمد خان آخته بیگی به بیانه نامزد
 شدند و حیدر محمد خان غازی خان پدر ابراهیم سور را در قلعه
 بیانه چندگاه محصور داشت و چون دولت افغانان مانند رای ایشان
 روی بزوال نهاده بود هر چند پیش از محاصره و بعد از آن نیز
 مردم مدبر کار آزموده او را ترغیب بر رفتن بجانب رفته پور
 و از آنجا بکجرات نمودند قبول نکرد و چون ماهی در دام افتاد *

• بیت •

خدا گشتی آنجا که خواهد بود • وگر ناخدا جامه برتن در
 و زمین داران قلعه بیانه امان طلبیده حیدر محمد خان را دیدند و
 عهد و شرط بایمان موکد گردانیده غازی خان را مع اهل و اطفال
 و عیال فرود آورده در محلی محفوظ منزل را معین کردند و
 روز دیگر تحقیق احوال دفاین و خزاین نموده از مرد^(۲) معنی تا
 اطفال شیرخواره بقتل رسانید و سرها را نزد پادشاه فرستاد و پادشاه
 را این ادا پسندیده نیفتاد بناءً میر شهاب الدین نیشاپوری
 بخشی را که شهاب الدین احمد خان خطاب یافت برای تحقیق

اموال غازی خان به بیازنه روانه گردانیدند و حیدر خان جواهر
 نفیص را پنهان ساخت و اشیای سهل را نمود و قنبر دیوانه جمعیت
 بهیدار در نواحی سنبل بهم رسانیده میگفت سنبل و بر وجه سنبل
 و علی قلی خان مثل همانست که دیده کسی و درختان کمی -
 و پیش از آنکه علی قلی خان به سنبل رود بیداون رفت و از آنجا
 گذشته در نواحی کانت و کوله برکن خان افغان جنگ کرده غالب
 آمد و تا نواحی قصبه ملانوه متصرف شده باز از پیش افغانان
 هزیمت یافت و دران قلعه بهیار کس بگشتن داده بیداون رمید
 و دست تعدی و افساد دراز کرد هر چند علی قلی خان او را نزد
 خود طلبید هر باو فرود نیاورده میگفت نسبت قرب من پادشاه
 زیاده از تست و این مرمی بتاج پادشاهی توام است علی قلیخان
 آمده بیداون را محاصره کرد و آن دیوانه بی اعتدال درانوقت هم
 ظلم بمردم شهر بیشتر از پیشتر بنیاد کرد و دختر از یکی و مال از
 دیگری بستم میکشید و از جهت نا اعتمادی براهل شهر خود مورچل
 بمورچل شبها میگشت و اهتمام قلعه داری می نمود و فراموش
 باوجود آن مسوخت (+) و حدس او با آن دیوانگی بمرتبه بود که نیم
 شبی در خانه خالی آمده گوش بر زمین خوابانید و آنجا قدمی چند
 پیشتر رفته تجسس مینمود باز بجای اول آمده بیک بار بیلداران
 را طلبیده گفت صدائی بگوش من میرسد آن زمین را بکارید
 چون کافتند آنجا نقیب یافتند که علی قلی خان از بیرون حصار

(+) این است در یک نسخه و در دومی دیگر - مستوجب (۲ ن) بقال

زده بود و مردمی که آن نقبها را دیدند می گفتند که از اطراف قلعه بهرجانب که شروع در نقب نمودند دیوار قلعه را بآب رسیده یافتند و میخهای آهنین و ستونها و چوبهای سال دربیاد آن تعبیه نموده بجهت استحکام بهم پیوسته بودند بخلاف اینجا که گفته شد القصه اگر قنبر متفرس نمیشد جبراً و قهراً سرزده ازان راه مردم علی قلیخان می در آمدند و علی قلیخان ازیں تفرس او حیران ماند و مردم شهر اتفاق نموده پیغام بعلی قلیخان دادند که از فلان برج در فلان شب مردم مورچلهها را حمله باید آورد تا ما ایشان را بکمردها وزینه پایها بالای قلعه بر آریم همچنان کردند و سپاهیان علی قلیخان را شیخ حبیب بداونی که از مشاهیر اکبر آنجا بود سرکرده از برج شیخ زادهائی که خویشان شیخ سلیم چشتی فتح پوری اند برآورده آتش در زدند چون بامداد طلوع نمود قنبر سیه بخت گلیم سیاه را که از گلیم بخت می نشانه بود بر سر گرفته از شهر بدر آمد که او را چون شغالی گرفته آوردند هر چند علی قلیخان او را بملایمت گفت که مری فرود آر تا جان ترا به بخشم دیوانه مغز سگ خورده با او درشتیها کرد تا بسگان جهنم ملحق شد و قنبر او در بداون مشهور است او طعام بمیار کشیده میگفت بخورید که مال مال خدا و جان جان خدا و قنبر دیوانه بکاول خدا چون مریضه علی قلی خان با سر قنبر بدرگاه رسید پادشاه غفران پناه را بسیار ناخوش آمد و مقارن این حال در تاریخ هفتم شهر ربیع الال که سنه نهصد و شصت و سه (۹۶۳) بود پادشاه بر بالای بام کتابخانه که در قلعه دین پناه دهلی ساخته بود برآمدند و در حین فرود آمدن موند بانگ نماز گفت و بجهت